■ یکی از تاریخی‌ترین صحنه‌های مذاکره او که اکنون دیگر یک راز نیست، گفت‌وگویی تاریخی با ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه است که از زمان تعیین شده ۴۵ دقیقه‌ای ساعت‌ها فراتر رفت و پس از چندین ساعت، به متقاعد شدن پوتین برای آغاز مداخله نظامی در سوریه انجامید

توازن استراتژیک پس از شهید سلیمانی

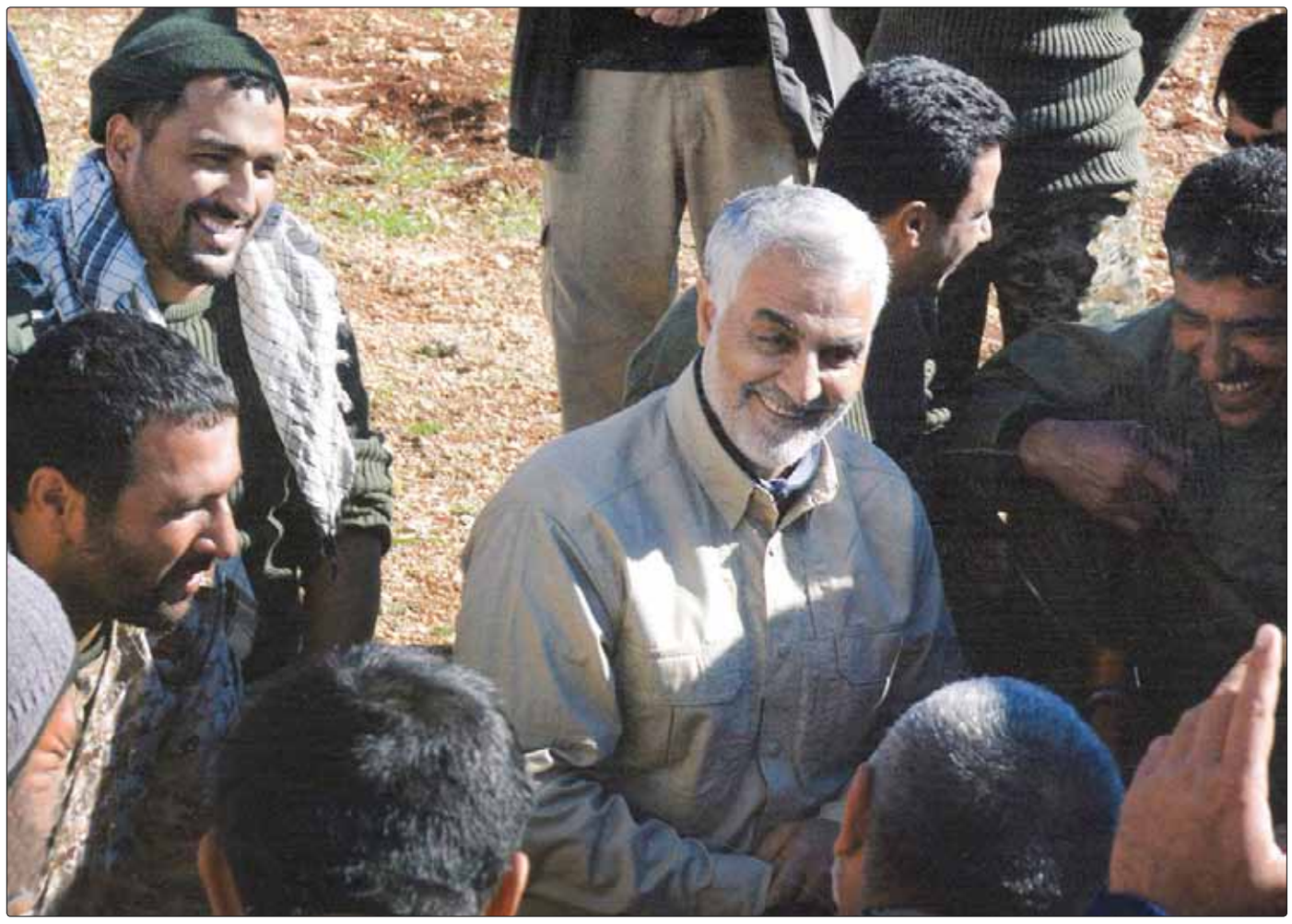

یادداشت

ادامه از صفحه اول

... همین ابتدای کار بگویم این تفکیک از یک جنبه ممکن است آلوده به خطا باشد. برای درک پدیده شهید سلیمانی، باید او را در کلیتش و با در نظر گرفتن همه جهات و جنبه‌هایش و با کنار هم گذاردن همه ابعاد شخصیتش ملاحظه کرد. این کار البته آسان نخواهد بود، چرا که حاج‌قاسم همانند همگی «سرداران عارف»ی که در طول تاریخ از آنها نام و آوازه‌ای مانده، به نوعی جمع اضداد است. در میدان نبرد، ترس را ترسانده بود-آنطور که خودش یک بار در وصف دوست شهیدش عماد مغنیه گفت- در میان اهل فن و نخبگان، چون حکیمی تمام‌عیار جلوه می‌کرد که همه منتظر بودند حرف آخر را بزند، و وقتی می‌زد، اغلب همگان معترف بودند آنچه می‌گوید واقعا «حرف آخر» است، در میان مردمان، خود را در هیات پایین‌رتبه‌ترین آنها در می‌آورد و به این مشی افتخار می‌کرد، با کودکان- بویژه کودکان شهدا- از پدر و مادر مهربان‌تر بود و با سالخوردگان - بویژه پدران و مادران شهدا- چنان رفتار می‌کرد که برای آنها از فرزند شیرین‌تر می‌نمود و به سیاستمداران و اهل ادعا که می‌رسید از فولاد سخت‌تر بود و کمتر کسی به یاد دارد حاج قاسم، در کشاندن بزرگان به راهی که می‌خواست -و بیشتر اوقات معلوم می‌شد که راه درست هم همان است- شکست خورده باشد اما نزد ولی خویش، هرگز اجازه نداد به صفتی بالاتر از «سرباز» وصف شود. این تصویر اسطوره‌وار، وقتی تجزیه می‌شود، شاید درست درک نشود. پیچیدگی شخصیت‌های نادری چون سردار سلیمانی، اساسا در همین است که چگونه همه این صفات را در وجود خویش جمع کرده بودند و همزمان، بی‌آنکه در دام ریاکاری بغلتند یا گرفتار تناقض در رفتار و گفتار شوند، همه آنها را نمایندگی می‌کردند. این معمای دوران ما و رازی است که حاج‌قاسم با خود حمل می‌کرد. پس از شهادت او ما فرصتی داریم تا درباره این راز در هم پیچیده، اندکی تامل کنیم.

■ قاسم سلیمانی به مثابه معمار

نخستین جنبه از شخصیت حاج‌قاسم سلیمانی که باید درباره آن سخت گفت، «جنبه معمارانه شخصیت او» است. او در سیاست، دفاع و امنیت، ساختارهایی بنا نهاد و آنها را بتدریج تکامل بخشید که دوران‌ساز بوده است. قدرت معماری سردار سلیمانی، ترکیبی از زمان‌شناسی، آینده‌نگری، هوش سازمانی، فهم نیروی انسانی، قدرت شکل دادن به فرآیندهای کاری بسیار پیچیده، برخورداری از ذهن نتیجه‌محور و همچنین، توان کار کردن با انسان‌های بزرگ است. این ویژگی‌ها را در همه سازمان‌هایی که حاج‌قاسم شکل داده یا در شکل گرفتن و تکامل آنها نقش موثر ایفا کرده، می‌توان دید.

نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مهم‌ترین و طبعا نخستین ثمره ذهن معمار او است. تا سال‌ها نیروی قدس در ایران یک نیروی محرمانه محسوب می‌شد که علنا تقریبا هیچ سخنی درباره آن گفته نمی‌شد. از چند سال قبل به این سو، مشخصا از زمانی که فتنه داعش آغاز شد و حاج‌قاسم و نیروی تحت فرماندهی او نقشی بی‌بدیل در رویارویی با آن ایفا کردند، نیروی قدس هم آشکارسازی شد و اکنون می‌توان گفت به بخشی از فرهنگ روزمره در ایران تبدیل شده است. نظرسنجی‌های ۳ سال گذشته - بدون استثنا- نشان می‌دهد مردم ایران حتی آنها که شاید میانه خوبی هم با نظام اسلامی و سپاه پاسداران ندارند، نیروی قدس را می‌شناسند و می‌دانند قاسم سلیمانی رهبر این سازمان بوده است. این در حالی است که کمتر کسی از پیچیدگی، عمق و گستره این نیرو مطلع است. نیروی قدس چون روحی است که در کالبد منطقه خاورمیانه حلول کرده و به همین دلیل این جمله دونالد ترامپ که زمانی از سر استیصال گفته بود «در خاورمیانه هر کجا می‌رویم با نیروی قدس روبه‌رو می‌شویم»، اعترافی مهم و تاریخی است. نیروی قدس یک سازمان بشدت متکثر، پیچیده و چند کارکردی است که مهارت‌های عملیات اطلاعاتی و عملیات ویژه را در عرصه نظامی، با مهارت‌های مذاکراتی پیشرفته در حوزه سیاسی، و اینها را با کارکردهای متنوع فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در هم آمیخته و چتری از ایدئولوژی دینی عمیق را -که بر خلاف آنچه آمریکایی‌ها مایلند جلوه بدهند از مناسبات عادی شیعه و سنی بسی فراتر است- بالای سر همه آنها گرفته است. نیروی قدس بیش از آنکه یک سازمان باشد، یک فرهنگ است و به همین دلیل در حالی که ظاهرا بخشی از یک نیروی نظامی بزرگ‌تر است، در خارج از مرزهای ایران، بارها و به طور موفق، پروژه‌های دولت‌سازی و ملت‌سازی را با موفقیت پیش برده است. این پروژه‌ها، تحمیل‌هایی از جانب یک قدرت خارجی یا نیروی نظامی به مردم یک منطقه نبوده، بلکه در واقع به معنای توانمند کردن مردمان آن مناطق بوده برای اینکه خود، دولت مطلوب خویش را به رغم اراده دشمنان‌شان بسازند یا تکه‌پاره‌های جامعه خویش را پس از یک درگیری درونی بی‌سابقه، دوباره دور هم جمع کرده و از نو ملتی ایجاد کنند. در نظامی‌گری، نیروی قدس یک سازمان بسیار ماهر و چالاک است، چرا که در سخت‌ترین جنگ‌هایی که اساسا یک سازمان نظامی می‌تواند در آن درگیر باشد -آن هم نه در یک جبهه که همزمان در چندین جبهه- درگیر بوده و از آنها موفق بیرون آمده است. سردار سلیمانی نیروی قدس را یک سازمان معلم بار آورده، به این معنا که دائما در حال افزایش آموخته‌های خود و به اشتراک گذاشتن آن در یک گستره بسیار وسیع جغرافیایی و انسانی بوده است. به جرأت می‌توان گفت در ۲ دهه گذشته در منطقه خاورمیانه مجاهدی اعم از شیعه و سنی ظهور نکرده الا اینکه پای درس نیروی قدس نشسته است. علاوه بر این، نیروی قدس یک سازمان برادر است، به این معنا که هرگز به دنبال برتری‌جویی یا تحمیل اراده خود بر دیگر اضلاع محور مقاومت نبوده است. همه مجاهدان در منطقه خاورمیانه، هر جا که درگیر یک رویارویی با دشمنان خود شده‌اند، نیروی قدس را در کنار خود دیده‌اند. به این معنا می‌توان ادعا کرد نیروی قدس، همه جنگ‌های منطقه را جنگیده است. مردانی در این نیرو خدمت می‌کنند که از زمان دفاع‌مقدس در ایران تا همین امروز، پوتین‌های‌شان را از پا بیرون نیاورده‌اند و وقتی با آنها سخن می‌گویید، مانند خود حاج‌قاسم می‌گویند کوه به کوه و بیابان به بیابان در پی قاتلان خویش می‌گردند و همه امیدشان این است که روزی آنها را بیابند و به مقام شهادت نائل شوند. مردانی که مرگ رویای آنهاست و با دشت‌های بی‌آب و علف و جبهه‌های پرخطر مأنوس‌ترند تا شهرها و خانه‌های خویش. نیروی قدس تجسمی از شخصیت خود حاج‌قاسم در ابعاد و اندازه‌ای بسیار وسیع‌تر است؛ گویی او خویشتن خویش را به شکل این سازمان درآورده و به میراث گذاشته است.

محور مقاومت، در کلیت آن، بنای دیگری است که حاج‌قاسم سلیمانی معماری کرده است. او البته در این کار تنها نبوده و آنگونه که خود بارها گفته، الگویی را پیاده کرده که رهبر معظم انقلاب اسلامی طراح و نظریه‌پرداز آن بوده است و شخصیت‌های بزرگی مانند سیدحسن نصرالله در تکامل آن نقشی بی‌بدیل ایفا کرده‌اند. با این حال، هیچ‌کس در این تردید ندارد که بدون حاج‌قاسم، محور مقاومت به این شکل که اکنون وجود دارد، هرگز وجود نمی‌داشت. قاسم سلیمانی طی حدود ۲ دهه، یک تشکیلات عظیم سیاسی- نظامی- اجتماعی ایجاد کرده است که اجزای آن موفق شده‌اند در مواردی مهم کارکردی برتر از دولت‌های حاکم بر کشورهای منطقه بیابند و این کارکرد را تثبیت کنند. محور مقاومت از حیث نظامی معنای طرح‌ریزی و عملیات نظامی در منطقه خاورمیانه را تغییر داده و به مفاهیمی مانند تمام‌کنندگی، ثبات و بازدارندگی معنایی نوین بخشیده است. از حیث سیاسی، محور مقاومت یک موجودیت دولت‌ساز است و در گستره وسیعی از منطقه خاورمیانه، دولت‌ها، طفیلی مقاومتند. به لحاظ اجتماعی، محور مقاومت کارکردهایی ممتاز دارد و توانسته سبکی از زندگی فرامرزی خلق کند که اهل آن چنان برنامه‌ریزی می‌کنند که گویی قرار است هزاران سال در این جهان زندگی کنند ولی دلبستگی‌شان به دنیا به اندازه کسی است که مطمئن است همین فردا دنیا را ترک خواهد کرد. محور مقاومت، نگهبان اسلام در جهان است و با دشمنان اسلام، درون و بیرون دنیای اسلام، جنگیده است. حاج‌قاسم سلیمانی هنرمندانه‌ترین معماری خود را در ترکیب اجزای و عوامل این محور با همدیگر، ایجاد یک تقسیم کار و رابطه بسیار پیچیده و معنادار میان آنها، تعریف ماموریت‌های مشترک که در هر جغرافیای خاص متناسب با اقتضائات آن بومی‌سازی شده است، ایجاد سیستمی بسیار کارآمد از تبادل دانش، اطلاعات، مهارت و نیروی انسانی، تربیت نسلی از رهبران که هر یک دیگری را از خود عزیزتر و بر خود مقدم می‌داند و در نهایت شکل دادن به یک فرهنگ بسیار ویژه که در آن تقوا و جهاد در هم تنیده‌اند، نشان داده است. محور مقاومت بنای باشکوهی است که یک ذهن کاملا غیرعادی آن را طراحی کرده و یک اراده پولادین آن را به اجرا گذاشته است. حاج‌قاسم هم معماری بود که این بنا را ساخت و هم پلی که اجزای آن را به واسطه سازمانی به نام نیروی قدس به هم پیوند می‌داد.

قاسم سلیمانی به دنبال ریاست نمی‌گشت و قدرت را برای خود نمی‌خواست. او می‌خواست ایران امن و مقاومت قوی باشد و این را در جلب همکاری و اعتماد همه کسانی می‌دید که با او هدفی واحد داشتند. با اینکه به یک معنا همه امور در میدان‌های جنگ و سیاست را کنترل می‌کرد اما همواره خود را مشاور دولت‌های عراق و سوریه می‌خواند و بی‌اذن و مشورت آنها تصمیم نمی‌گرفت

تأمل در ساختار و کارکردهای محور مقاومت نشان می‌دهد حاج‌قاسم سلیمانی در ایجاد آن قواعد بسیار ویژه‌ای را در ذهن داشته است. او اجزای این محور را بسیار مستقل و رشید بار آورده و هرگز در پی خلق سازمان‌های مزدور نبوده است، همچنان که هیچ سازمان مزدوری هم از عهده رویارویی با محور مقاومت بر نیامده است. او هرگز به محور مقاومت نگاه ابزاری نداشته و هیچ بخشی از آن را وجه‌المصالحه هیچ معامله سیاسی نکرده است. در طول سال‌های گذشته، بارها کسانی ایده‌هایی مطرح کرده‌اند که فی‌المثل ایران از حمایت بخشی از محور مقاومت دست بردارد و در ازای آن در حوزه‌ای دیگر از غرب امتیاز بگیرد اما حاج‌قاسم در راس کسانی بوده است که تاکید کرده به چنین نگاه‌هایی نازل و کوتاه‌مدت اجازه تحقق نخواهد داد. بهترین نمونه از این قبیل، مقاومت فلسطین است که در سال‌های نخست جنگ سوریه، روابط آن با سایر اجزای محور مقاومت دچار چالش‌های بعضا اساسی شد اما حاج‌قاسم سلیمانی اجازه نداد حتی برای یک روز مساله فلسطین فراموش شود یا مورد کم‌اعتنایی قرار گیرد. این سخن از او بارها نقل شده که «ما برای فلسطین کاری نکرده‌ایم که چیزی از آن بخواهیم اما فلسطین برای ما و اسلام بسیاری کارها کرده است». حاج‌قاسم محور مقاومت را در حضور و با همراهی خود خلق کرد، نه در غیبت خویش، و نه از موضع کارفرما یا فرمانده. هیچ چیز برای او این اندازه مهم نبود که در دشوارترین لحظات و در غیرمنتظره‌ترین مکان‌ها در کنار گروه‌های مقاومت باشد و بعد، خطر که گذشت، لذتی از این بیشتر نمی‌شناخت که به جای اینکه چیزی از آنها بخواهد، به آنها بگوید «چه کار دیگری لازم دارید که برای‌تان بکنم». یکی دیگر از قواعدی که حاج‌قاسم بر اساس آن محور مقاومت را توسعه داد و بالغ کرد، این بود که دشمن اصلی هرگز نباید گم شود و به همین دلیل هر یک از اجزای محور مقاومت اکنون سهمی سزاوار از مشارکت در خلق جبهه‌های جدید علیه اسرائیل برده‌اند و اسرائیل می‌فهمد که چطور توسط مردانی که ظاهرا برای هدفی دیگر تربیت شده‌اند، در محاصره افتاده است.

نگاه بلندمدت سردار سلیمانی، به محور مقاومت عمق و کمالی بی‌مانند بخشیده است. او روزی که پس از جنگ ۱۱ روزه در غزه هنوز زیر آتش موشک‌های صهیونیست‌ها بود، در این اندیشه فرو رفت که باید دشمن محتوم آینده مقاومت، یعنی سعودی را با توانمند کردن ملت یمن در دفاع از خویش مهار کند. بصیرتی که ترکیب جهاد و تقوا به حاج‌قاسم داده بود، به نحوی معجزه‌آسا به او کمک می‌کرد معادلاتی را پیش‌بینی و پیشاپیش حل کند که برای برخی هنوز هم به طور کامل قابل درک نیست.

■ قاسم سلیمانی به مثابه فرمانده

جنبه دیگر شخصیت سردار شهید حاج‌قاسم سلیمانی این است که او به معنای دقیق و کامل کلمه یک فرمانده بود. این مساله از یک جنبه ۳ بخش مهم دارد؛ نخست اینکه می‌دانست در هر لحظه فرمان درست چیست و در مقام تشخیص، کمتر کسی به یاد دارد او خطا کرده باشد، دوم اینکه در اجرای چیزی که آن را درست تشخیص می‌داد یا امری که از ناحیه ولی خویش می‌دانست، بسیار مصمم، پیگیر و باهوش بود و سوم اینکه نظامی از روابط میان خود و همکارانش تا پایین‌ترین رده‌ها در همه گروه‌های مقاومت خلق کرده بود که نه تنها کسی در اطاعت از نظر او تردید به خود راه نمی‌داد، بلکه همگان مشتاق بودند حرفی از حاجی برسد و آنها افتخار عمل به آن را پیدا کنند. این امر مخصوص رزمندگان هم نبود. همان‌طور که یک سیاستمدار عراقی علنا گفته، حتی در بین سیاسیون در منطقه سبز بغداد این مهم بود که حاجی به چه کسی چه پیغامی داده، از چه کسی گله دارد، از دست چه کسی راضی است و خلاصه چه اراده کرده است.

سبک فرماندهی شهید سلیمانی، بسیار ویژه و نیازمند مطالعاتی عمیق از منظر تئوری‌های رهبری و منابع انسانی است. نخستین ویژگی سبک فرماندهی او آنطور که خود چندین بار گفته، این است که مبتنی بر جلو افتادن از همراهان، پذیرش خطر و دعوت دیگران به پیوستن به خویش بوده، نه عقب ماندن از آنها، توقف در پشت جبهه و تلاش برای راهی کردن آنها به راهی که خود نرفته و نیازموده است. در یک سخنرانی معروف می‌گوید فرماندهی از دید او امامت است، به این معنا که فرمانده باید در موقعیتی ایستاده باشد که بتواند به نیروهایش به جای «برو» گفتن «بیا» بگوید. سیدحسن نصرالله هم از او جمله‌ای طلایی نقل کرده با این مضمون که زمانی حاج‌قاسم به ایشان گفته «من باید می‌رفتم تا بقیه بیایند». این جمله‌ای است که سبک فرماندهی حاج‌قاسم را هم در دوران حیات و هم پس از شهادت، بخوبی توصیف می‌کند. این مدل از رهبری، اراده و عزمی را نمایان می‌کند که اساسا مبتنی بر خطر کردن است. نیرو و کششی که این سبک از فرماندهی تولید می‌کند و کاریزمایی که برای فرمانده می‌آفریند، در مقایسه با سبک‌های دیگر، بی‌همتا و یگانه است و در روزگار ما قاسم سلیمانی به یک نماد از این حیث تبدیل شده است. پس از شهادت او بود که بسیار سربسته و مجمل اخباری منتشر شد مبنی بر اینکه حاج قاسم در جبهه‌های یمن هم حاضر بوده یا شخصا به غزه سفر کرده است. برای بسیاری هنوز هم قابل باور نیست که او چگونه چنین مخاطراتی را- و کسی چه می‌داند چند بار؟!- به جان می‌خریده است اما وقتی این خبرها علنی می‌شود، آن وقت دیگر فهم این مساله دشوار نخواهد بود که به چه دلیل در جغرافیایی بسیار وسیع از مرزهای شرقی افغانستان گرفته تا کرانه مدیترانه و بلکه آن سوتر، قاسم سلیمانی به عنوان یک فرمانده پذیرفته شده و اطاعت می‌شده است. ویژگی دوم فرماندهی سردار سلیمانی این بود که او اگرچه به تکلیف عمل می‌کرد ولی رسیدن به نتیجه را جدا از ادای تکلیف نمی‌دانست و مهارتی بی‌مانند در کسب نتیجه داشت. در نظام اسلامی اصل بر این است که همه باید به تکلیف خویش عمل کنند و وقتی چنین می‌کنند، چه نتیجه حاصل بشود و چه نشود، مأجورند اما قلیلی از مردان بزرگ وجود دارند که از آنها پذیرفته نمی‌شود دائما بگویند به تکلیف عمل کردیم ولی نتیجه حاصل نشد. این مردان مکلفند نتیجه را خلق کنند و این یعنی باید به تکلیف خود به عالی‌ترین شکل ممکن که همان تضمین کسب نتیجه است عمل کرده باشند. قاسم سلیمانی در همه طول دوران فرماندهی خود در هیچ جنگی شکست نخورد. به قول خودش بارها زمین خورد ولی باز هم بلند شد و ایستاد و ادامه داد. او پشت هیچ در بسته‌ای نماند و دشواری‌ای نبود الا اینکه راهی برای آسان کردن آن پیدا کرد. قاسم سلیمانی یک مرد پیروز بود و پیروان و یاران او می‌دیدند فرمانده آنها، راز پیروز شدن را می‌داند، لذا مشتاقانه‌تر از او پیروی می‌کردند. ویژگی سوم فرماندهی قاسم سلیمانی همه‌جانبه‌نگری او در امر فرماندهی است. او در مقام یک فرمانده نظامی فقط امریه صادر نمی‌کرد و اطاعت نمی‌خواست، بلکه به معنی واقعی کلمه نقشه می‌کشید و در این کار مهارتی فوق‌العاده داشت. نقشه‌های حاج‌قاسم همه نظامی نبود؛ نظامی‌گری یکی از ابزارهایی بود که او در اختیار داشت و آن را با اهرم‌های اقتصادی، اطلاعاتی، رسانه‌ای، سیاسی و مذاکراتی تلفیق و تکمیل می‌کرد. این امر از حاج‌قاسم شخصیتی چند بعدی ساخته بود که می‌توانست پرونده‌هایی بسیار پیچیده و چندبعدی را به تنهایی مدیریت کند و از عهده همه دشواری‌های آنها برآید. ویژگی بعدی سبک فرماندهی شهید سلیمانی آن بود که دائما رو به تکامل بود و هرگز از آموختن غافل نمی‌شد. در ماه‌های پایانی منتهی به شهادت، وقتی بحران‌های ظاهرا اجتماعی در لبنان و بویژه عراق به اوج خود رسید، حاج‌قاسم در حال طرح‌ریزی شیوه‌های بسیار نوینی از فرماندهی نرم مبتنی بر نبرد مجازی و رسانه‌ای در جغرافیای مقاومت بود که تا پیش از آن سابقه نداشت. کافی بود ببیند برای مبارزه با دشمن، آموختن یک مهارت و توسعه سبک‌های جدید فرماندهی لازم است، در آموختن و به کار بستن آن تردید نمی‌کرد. و مهم‌تر از همه، سبک فرماندهی حاج‌قاسم سلیمانی مومنانه بود. او در حین نبرد هرگز از یاد نمی‌برد باید از نیروهای خود بخواهد تقوا بورزند و از شکستن حریم‌های الهی پروا کنند. خود پیش و بیش از همه از این امور مراقبت می‌کرد و تخلف از آنها را برنمی‌تابید. به همین دلیل، چنانکه در جای دیگری خواهم گفت، او غایت فرماندهی را سرباز بودن می‌دانست.

محور مقاومت، در کلیت آن، بنای دیگری است که حاج‌قاسم سلیمانی معماری کرده است. او البته در این کار تنها نبوده و آنگونه که خود بارها گفته، الگویی را پیاده کرده که رهبر معظم انقلاب اسلامی طراح و نظریه‌پرداز آن بوده است و شخصیت‌های بزرگی مانند سیدحسن نصرالله در تکامل آن نقشی بی‌بدیل ایفا کرده‌اند

■ قاسم سلیمانی به مثابه سیاستمدار

شناخت غربی‌ها از سردار سلیمانی، شناختی بسیار سطحی، عموما یک سویه ولی البته در اغلب موارد توأم با شگفتی و تحسین است. در میان همه آنچه غربی‌ها درباره او گفته‌اند، یک نکته مشترک هست و آن اینکه همه قبول دارند قاسم سلیمانی در خاورمیانه همزمان هم یک شخصیت نظامی و هم یک شخصیت سیاسی طراز اول بوده و از این جهت جایگاهی ممتاز و رشک‌برانگیز داشته است. سردار سلیمانی همواره می‌دانست جنگ یا مقدمه سیاست است یا موخره آن و در نهایت این سیاست است که تعیین می‌کند نتیجه چه خواهد شد. از این رو، بخش مهمی از مشغله او به سیاست‌ورزی اختصاص داشت.

از یک سو، حاج‌قاسم مذاکره‌کننده‌ای ماهر و تمام‌عیار بود و قواعد چانه زدن، توافق کردن یا نکردن، دادن و ستاندن و مصالحه و تقابل را بخوبی می‌دانست. منابع غربی کل مهارت مذاکراتی او را که با شخصیتی مصمم و کاریزماتیک تلفیق شده بود، در این جمله خلاصه کرده‌اند که او مردی بود که کسی در خاورمیانه جرأت نه گفتن به او را نداشت. در مقام یک مذاکره‌کننده، همه ابعاد قدرت مقاومت را یکجا به مخاطب خویش نشان می‌داد و کسی که روبه‌روی او نشسته بود، همان‌قدر که می‌دانست توافق کردن با سلیمانی چه مزایا و امتیازهایی برای او خواهد داشت، این را هم می‌دانست که توافق نکردن با او تا چه حد می‌تواند خسارت‌بار و خطرناک باشد. بارها در حالی که دیگران هنوز تازه می‌خواستند وارد یک مساله شوند، او مساله را تمام کرده و در راه تهران بود. سفرای آمریکا در عراق، چندین بار و در مقاطع مختلف، وقتی بحث تعیین نخست‌وزیر به میان آمد، غافلگیری خود در مقابل سرعت عمل و مهارت حاج‌قاسم در حل مساله را بیان کرده‌اند. یکی از تاریخی‌ترین صحنه‌های مذاکره او که اکنون دیگر یک راز نیست، گفت‌وگویی تاریخی با ولادیمیر پوتین، رئیس‌جمهور روسیه است که از زمان تعیین شده ۴۵ دقیقه‌ای ساعت‌ها فراتر رفت و پس از چندین ساعت، به متقاعد شدن پوتین برای آغاز مداخله نظامی در سوریه انجامید. ویژگی اصلی آن مذاکره از دید من این نیست که به اتخاذ یک تصمیم راهبردی از جانب یک قدرت بزرگ -که همواره عادت به تعیین‌تکلیف برای دیگران دارد- منجر شد، بلکه ویژگی مهم آن این است که سردار سلیمانی حتی در مقابل شخصی چون پوتین، قدرت رهبری خود را نشان داده و روسیه را وارد راهبردی کرده که خود طراحی کرده بوده است.

همه کسانی که به نحوی با شهید سلیمانی به عنوان یک سیاستمدار مواجه شده‌اند، معترفند او با وجود هوشمندی فراوان در شناخت کریدورهای قدرت در منطقه، از ابزار مرسوم سیاست استفاده نمی‌کرد و همه طرف‌ها، حتی دشمنان او، می‌دانستند می‌توانند به حرف او اعتماد کنند. او بارها از دل پیچیدگی‌های فراوان در کشوری مانند عراق تلاش کرد در به روی کار آمدن بهترین گزینه برای مردم این کشور کمک کند ولی به سمت استفاده از ابزارهایی که دشمنان مقاومت عادت به استفاده از آنها داشتند، نرفت. او سیاستمدار به معنای متعارف کلمه نبود و از ابزارهای متعارف سیاستمداران هم استفاده نمی‌کرد. این نوع جدید از سیاست‌ورزی که در واقع ترکیبی بود از مهارت مذاکراتی، شخصیت کاریزماتیک، شناخت عمیق از صحنه و بازیگران دخیل در آن و بسیج هنرمندانه همه منابع و امکانات برای تحقق هدف، به معضلی عمیق برای آمریکایی‌ها تبدیل شده بود. آمریکا همواره رویای آن را داشت که بتواند رهبری نظامی و سیاسی خود در منطقه را در یک سازمان واحد تلفیق کند و به این ترتیب بتواند اثری تعیین‌کننده‌تر بر تحولات منطقه بگذارد اما فقدان شخصیت‌های کاریزماتیک در میان مرتبطان آمریکا که همزمان بتوانند هر ۲ جبهه سیاسی و نظامی را مدیریت کنند، تحقق این امر را ناممکن کرده بود و تا همین امروز نیز این وضعیت برقرار است. به همین دلیل است که آمریکا همواره در تلاش برای رصد تحرکات سردار سلیمانی، کشف مدل مدیریت و رهبری او و ارائه بدیلی برای آن بوده است که بتواند لااقل بخشی از کمبودهای خود در منطقه را پر کند. تلاش‌های تقریبا مستمر و همواره ناموفق آمریکایی‌ها برای تماس با حاج قاسم، جنبه آشکار نیاز آنها برای سر درآوردن از کار او و پیدا کردن راهی به فضای ذهنی او است. سردار سلیمانی هرگز البته به این تماس‌ها پاسخ نداد و اساسا به نشستن و برخاستن با مجاهدان ناشناخته در عمق بیابان‌ها مشتاق‌تر بود تا دیدار با دیپلمات‌هایی که می‌دانست چون در میدان نبرد شکست خورده‌اند، می‌خواهند هدف‌های‌شان را با فریبی به نام مذاکره محقق کنند. تاریخ خاورمیانه در ۲ دهه گذشته به یک معنا، تاریخ تلاش آمریکا برای مذاکره با سردار سلیمانی و بی‌توجهی و بی‌نیازی او به این مذاکره است. در عین‌العرب، وقتی آخرین شهر در تصرف داعش در حال آزاد شدن بود، حتی حاضر به باز کردن نامه رئیس سازمان سیا نشد. پس از آن هم، هر گاه آمریکایی‌ها را مخاطب قرار می‌داد، برای این بود که بگوید «من حریف شما هستم» و هیچ‌گاه علاقه‌ای به باز کردن یک مسیر مذاکراتی با دشمن نشان نداد، با اینکه آمریکایی‌ها در سال‌های گذشته پنهان نکرده‌اند آغاز مذاکرات منطقه‌ای و سرایت دادن مدل برجام به حوزه برنامه منطقه‌ای ایران، مهم‌ترین درخواست آنها از ایران بوده است. از دید او، سیاست ابزاری برای کنار هم نشاندن دوستان و حل مشکلات آنها با یکدیگر بود، نه شیوه‌ای برای مصالحه با دشمنان. در مواجهه با دشمن، راهبرد او به جای مذاکره، اعمال قدرت بود تا سر حد ممکن، و عقیده داشت -و این عقیده خود را در سراسر خاورمیانه محقق کرده بود- که آمریکایی‌ها فقط به ترس پاسخ می‌دهند نه به هیچ چیز دیگر. او قدرت را پشتوانه مذاکره با دشمن قرار نمی‌داد، بلکه از دید او قدرت ابزاری برای بی‌نیاز شدن از مذاکره با دشمن بود و تا روز آخر نیز از این قاعده کوتاه نیامد.

نکته نهایی درباره سبک سیاست‌ورزی سردار سلیمانی این است که او با وجود اینکه مفهوم قدرت را بخوبی می‌شناخت و می‌دانست بدون توجه به مناسبات قدرت نمی‌توان هیچ کاری را در منطقه آشوب‌زده خاورمیانه از پیش برد اما «هرگز در پی قدرت نبود». قاسم سلیمانی به دنبال ریاست نمی‌گشت و قدرت را برای خود نمی‌خواست. او می‌خواست ایران امن و مقاومت قوی باشد و این را در جلب همکاری و اعتماد همه کسانی می‌دید که با او هدفی واحد داشتند. با اینکه به یک معنا همه امور در میدان‌های جنگ و سیاست را کنترل می‌کرد اما همواره خود را مشاور دولت‌های عراق و سوریه می‌خواند و بی‌اذن و مشورت آنها تصمیم نمی‌گرفت و آنچنان که سیدحسن نصرالله گفته «هرگز به جای آنها مذاکره نکرد». دوری از قدرت‌طلبی در عین قدرتمند بودن، این مزیت را به سردار سلیمانی داده بود که هیچ‌کس درباره او گمان نبرد که به دنبال نفع شخصی یا یارگیری‌های مرسوم در عالم سیاست است و این به طور طبیعی او را در موضعی قرار می‌داد که طرف‌های گاه متخاصم، خیرخواهی، صدق نیت و راست‌اندیشی او را باور داشته باشند و در نتیجه، از او در دشواری‌ها تبعیت کنند.